

گفتار سیزدهم

چه جنگهایی با عین الدوله و سپهسالار رفت ؟

در این گفتار سخن رانده میشود از گفتگو -
هاییکه با عین الدوله رفت و جنگهاییکه
با او و سپهدار رخداد تا هنگامیکه اسلامیه
بهم خورد .

در آن هنگام که در شهر با اهراب جنگ میرفت و مجاهدان بیک

رسیدن عین الدوله فیروزی دیگری میرسیدند ، در بیرون شهر در سه چهار فرسخی
و سپهدار یک نمایش دیگری در میان میبود ، و برای دولتبان و هواداران

خود کامکی مایه دلگرمی پدید می آمد . زیرا در آنروز عین الدوله

اتابک پیشین ایران و دشمن بزرگ مشروطه ، «فرمانفرمای کل» آذربایجان از راه اردبیل،
و سپهدار (یا نصرالسلطنه) یکی از سرداران بنام دولت، و دشمن بنام مشروطه و دریس کل
نظام آذربایجان ، از راه تهران بسعدآباد میرسیدند .

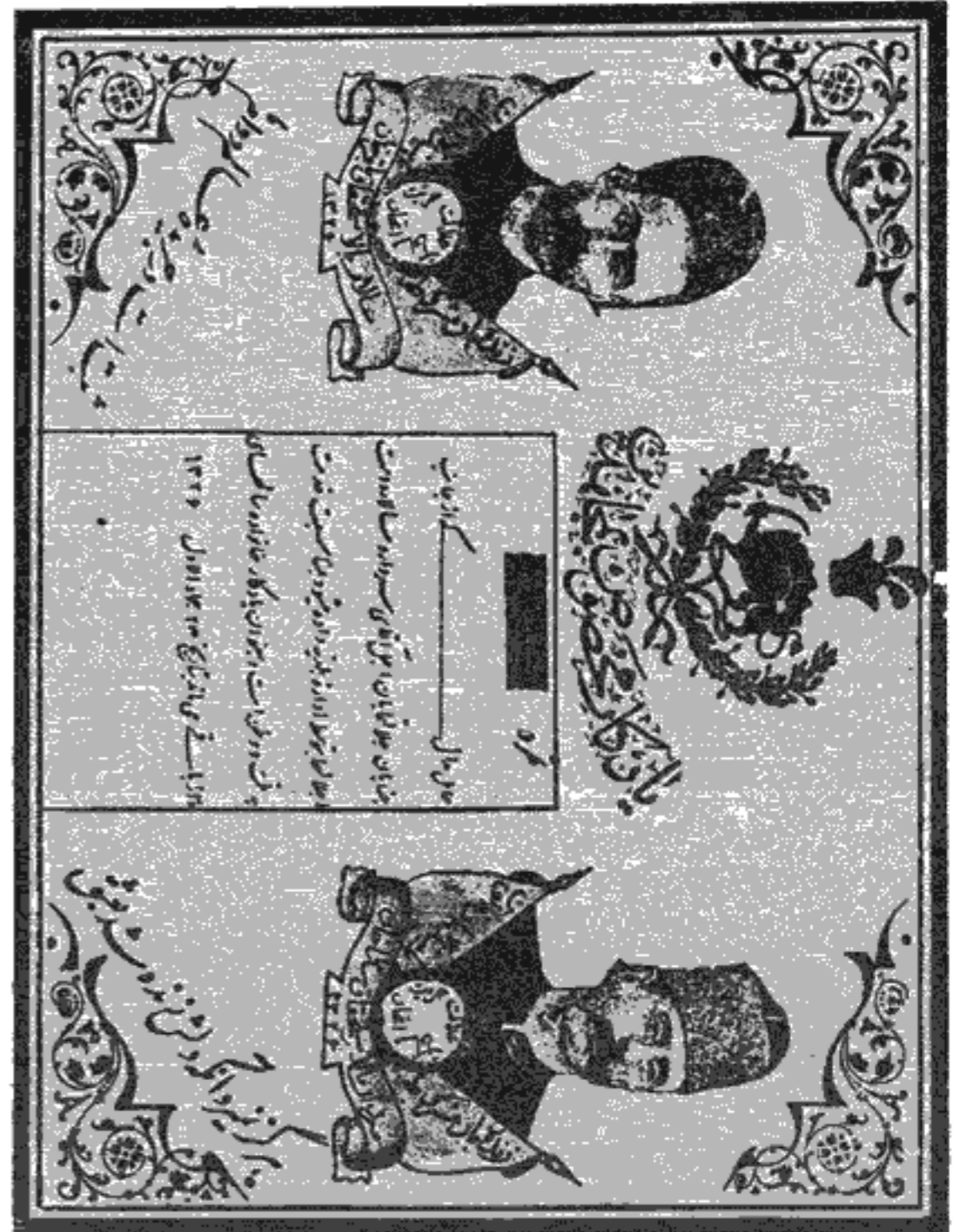
چنانکه گفته ایم محمد علیمیرزا چون مجلس را برانداخت و برای تبریز اندیشه هایی
میداشت عین الدوله را که در زمان مظفرالدین شاه «صدر اعظم» ایران بوده و با جنبش
مشروطه خواهی آن دشمنها را کرده بود بفرمانفرمایی آذربایجان برگزید و او را
برای این کار بهتر از هر کس دیگری دانست .

محمد علیمیرزا چنین میپنداشت که شجاع نظام و رحیمخان و دیگران ریشه
آزادینخواهان را از تبریز خواهند برانداخت و عین الدوله با آرامش و آسایش بشهر
در آمده رشته را بدست خواهد گرفت . ولی سپس که ناتوانی رحیمخان و سرکردگان
دانسته شد ، این بار سپهدار را «دریس نظام آذربایجان» برگزیده دستور داد که با
سپاهیان روانه گردد .

عین الدوله پس از برافتادن از صدر اعظمی ، بخراسان رفته در فریمان که از آن
او می بود نشیمن گرفت ، و همانا که میخواست از کارها بکنار باشد و در مشروطه پابمیان
نکزارد . ولی این هنگام که تلگراف محمد علیمیرزا رسید ، چنانکه دستور او میبود ،
از راه دریا روانه گردیده خود را باستارا و از آنجا باردبیل رسانید . پیش از آمدن او
آوازه اش بهمه جا رسیده و سران ایله او دیگران آماده گردیده بودند که بپذیرایی برخیزند

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

و همراه او بسر تبریز بیایند. بلکه چنانکه گفتیم نصرالله خان پورتچی که یکی از سران شاهسون می بود هنوز پیش از رسیدن او، روانه گردیده در دوجی بدولتیان پیوسته بود. عین الدوله از حال شهروندان پا فشاری مجاهدان آگاهی نمیداشت و چنین میپنداشت که خواهد توانست تبریزیان را با نویدها دلگرم گرداند و آشوب را فرونشاند، و این بود سه تن از اردبیلیان را که وکیل الرعایا و صام السلطنه تالش و مصباح السلطنه



باشند بنام فرستادگی پیش از خود فرستاد که به تبریز روند و با ستارخان و دیگران گفتگو کنند، سپس امیر معزز حکمران اردبیل و دیگران را همراه گردانیده خود نیز روانه گردید که روز دوشنبه بیست و ششم مرداد (۱۹ رجب) بمعدآباد رسید، و چون سپهدار نیز از تهران رسیده بود در آنجا با یکدیگر دیدار کردند. دسته‌های سپاه که از تهران فرستاده بودند سپس خواستندی رسید.

فردا سه شنبه بیاسنج دو فرسخی شهر آمدند. مقتدرالدوله و دیگران از شهر به پیشواز آمده بودند، سپهدار از آنجا آهنگ باغ صاحب‌دیوان کرده عین‌الدوله آنروز را در بیاسنج مانده فردا چهارشنبه روانه گردید. از شهر همه سرکردگان دولتی با سواران و سربازان خود به پیشواز آمده سر راه برده ایستاده بودند و او را با شکوه بسیاری بیابان رسانیدند.

سه تن فرستادگان عین‌الدوله پیش از خود او بشهر آمده با ستارخان و باقرخان و نمایندگان انجمن بگفتگوهای پرداخته بودند، و ناگفته پیداست که به نتیجه‌ای نرسیده بود. با اینحال عین‌الدوله رشته گفتگو را نبرید و تا چندی کسانی درمیانه می‌آمدند و می‌رفتند و گفتگو می‌کردند. خواست او این بود که اگر نتوانست آزادیخواهان را با نوید رام گرداند و بی آنکه رنجی کشد کار خود را پیش برد و اگر توانست، باری آنان را سرگرم دارد تا دسته‌های سرباز و سواره که از تهران راه افتاده بودند، و همچنین سپاه ماکو فرا رسند که بتواند بچنگ‌های بزرگی پردازد. با این اندیشه میبود که رشته نرم‌رویی را نمیبیرد. از آنسوی آزادیخواهان خواست او را میدانستند، و چون شنایی در کار نمیداشتند آنان نیز به‌ریدن رشته گفتگو بر نمیخواستند.

چون آن گفتگوها جز رویه کاری نمیبود و نتیجه‌ای از آنها بدست نیامد، و از آنسوی کسانی که بنام میانجیگری می‌آمدند و می‌رفتند بیشترشان مردان دو رویی میبودند که همخواستند هر دو سو را از خود خشنود گردانند، از اینرو آنها را در اینجا نخواهم آورد. کوتاه سخن آنکه عین‌الدوله از در فریبکاری درآمده پیشنهاد میکرد، که تبریزیان افزارهای جنگی را باو سپارند و خودشان فروتنی نموده از شاه آمرزش خواهند، و نوید میداد که اگر چنین کردند او نیز دوباره از شاه مشروطه برای مردم خواهد گرفت، و در این گفته‌های خود پیاپی یاد درافت ملوکانه می‌کرد، و از مهربانی و دلسوزی محمد - علی‌برزا بنوده سخنها میگفت. تبریزیان پاسخ داده میگفتند: مشروطه دو سال پیش گرفته شده و کسی را نزد که آنرا از میان بردارد، و چون محمد علی‌میرزا نافرمانی بقانون اساسی کرده و مجلس را بهم زده ما چندان پافشاری خواهیم کرد که ناچار گردد و دوباره مجلس را بگشاید. میگفتند: عین‌الدوله اگر يك والی قانونیست نخست باید شجاع نظام و زرغام و رحیمخان و دیگران را که بسر شهر آمده و دست بکشتار و تاراج گشاده‌اند دستگیر گردانیده بعدلیه سپارد، و اگر قانونی نیست ما نیز او را نتوانیم پذیرفت.

این بود کوتاهشده گفتگوهای دوسو .

این گفتگوها در میان میبود و از آنسوی دسته های سواره و پیاده پشתיبانیهایی که به با توپخانه و قورخانه ، از تهران میرسیدند و به نیروی عین الدوله تبریز می نمودند می پیوستند . سپاه ماکو نیز روانه گردیده در راه می بود . بدینسان دولتیان نیروی بزرگی می بسیجیدند ، و خود پیدا می بود که بجنگهای بزرگتر و سخت تری خواهند برخاست . چیزی که هست مشروطه خواهان نیز این زمان بسیار نیرومند می بودند . گذشته از آنکه مجاهدان روز بروز آزموده تر می گردیدند و بشماره شان می افزود ، و گذشته از آنکه کارها سامانی بخود گرفته بود ، يك رشته پشתיبانی های ارجداری از بیرون نموده می شد که می باید در اینجا آنها را نیز باز نمایم :

در تهران چون مجلس با آن زبونی از میان رفت و با يك تکانی دستکاه مشروطه از همه جا برچیده شد ، در اروپا و دیگر جاها نام ایران خوار گردید ، و ایرانیان نزد مردم سرافکننده گردیدند . لیکن چون در پی آن آگاهی از ایستادگیهای مردانه تبریز رسید ، این مژده ای به ایرانیان بود و در همه جا از هندوستان و شهرهای قفقاز و خاک عثمانی و کشورهای اروپا ایرانیان بجنبش آمدند و بهوا داری تبریز برخاستند . بویژه که کم کم تبریز فیروزی یافت و روز بروز پاد آواز گردیدهای ستارخان و دیگران برون نامه های اروپا افتاد . اینها در همه جا مایه شادمانی ایرانیان غیرتمند گردید . بویژه در استانبول و قفقاز که چون ایرانیان در این دو جا بسیار می بودند تکانی در میان ایشان پدید آمد و نتیجه های پیدا شد .

در استانبول ایرانیان انجمنی بنام « انجمن سعادت ایران » بنیاد نهادند ، که این انجمن ، در بیرون از ایران خود را نماینده انجمن ایالتی آذربایجان شناسانیده ، میان تبریز و نجف و شهرهای اروپا و دیگر جاها میانجی گردید . بدینسان که هر آگاهی که از انجمن تبریز میرسید آنرا بهمه جا می پراکند ، و هر درخواستی که انجمن تبریز میکرد آنرا بپارلمانهای اروپا میرساند . گذشته از اینها از ایرانیانی که در شهرهای عثمانی یا در کشورهای اروپا و یا در هندوستان می بودند پول « اعانه » برای تبریز گرد می آورد و آنرا با تلگراف میرسانید .

این کارها هر کدام پشתיبانی ارجداری می بود و مایه دلگرمی تبریزیان می شد . باید نام « انجمن سعادت » در تاریخ مشروطه ایران بماند . جای افسوسست که ما نامهای بنیاد گزاران و راهبران آنرا نمیدانیم و از برخی که پرسیده ایم آگاهی استواری نشنیده ایم و رویهم رفته بیشتر کار را بازرگانان آذربایجان می کرده اند .

آنچه بکوششهای انجمن سعادت یسوری میکرد ، این بود که در عثمانی نیز آزادیخواهان چیره درآمده و مشروطه در آنجا روان گردیده بود . از اینرو هیچگونه

جلوگیری دیده نمی شد. نیروی انجمن تا بانجا رسید که ارفع الدوله که ما می شناسیم چه دشمنی با مشروطه می داشت، از ترس خود مشروطه خواهی می نمود و بدرخواست های انجمن کردن می گذاشت. سه هزار منات هم «اعانه» برای تبریز پرداخت.

یکی از کارهای ایرانیان در استانبول آن بود که روزنامه ای بنام «شمس» بازبان فارسی بنیاد نهادند، که اگرچه ناشایندگی از خود نمود، و همانا دارنده و نویسنده آن (سید حسن تبریزی) زود فریب میخورده و بیاس خواهش بچشمداشت سود از هر کسی بستایش میپرداخته، (چنانکه از حاجی صمدخان نیز بستایش برخاسته و گناههای او را شسته و پاک گردانیده)، با اینحال در آن هنگام در استانبول بیکروزنامه فارسی نیاز بسیار می بود، و این روزنامه نیز باوری به پیشرفت کار تبریز کرده است.

اما در قفقاز، چنانکه گفته ایم: در این هنگام گذشته از دیگر ایرانیان که از سالهای پیش بفرآوانی در قفقاز می بودند، گروهی از آزادیخواهان تهران و گیلان گریخته و خود را بانجا رسانیده بودند. از آنسوی چنانکه گفته ایم ایرانیان در اینجا باهمادی (خریبی) بنام «اجتماعیون عامیون» میداشتند که پیشواشان نریمان نریمانوف می بود، و این باهماد است که دسته هایی از باشندگان خود را برای پیشرفت دادن بجنبش مشروطه به تهران و تبریز و دیگر جاها فرستاده بود، که هم اکنون یکدسته از آنان بنام «مجاهدان قفقازی» در تبریز جنگ می کردند.

از اینرو این باهماد بجنبش مشروطه خواهی ایران هرگونه دل بستگی می داشت، و چون ایستادگیهای تبریز را شنید جوانمردانه بکوششهایی برخاست که باوریهایی کند. همچنین آزادیخواهان تازه رسیده از ایران، و دیگر ایرانیان بکوشش پرداختند. اینان از یکسو پول (اعانه) گرد می آوردند. از یکسو باهماد میکوشید که با دست کسانی تفنگ و فشنگ و تپانچه و بمب به تبریز برساند. نیز می کوشید که دیگر باهمادهای آزادی خواه و شورش طلب قفقاز را به پشتیبانی از تبریزیان برانگیزد.

این کوششهای باهماد به نتیجه های روشن و سودمندی رسید. زیرا **یاوریهایی که** کسانی از آزادیخواهان قفقازی (که جز ایرانی می بودند) **بیآوری دیگران کردند** تبریز شتافتند. ما از آنان آیدین پاشا و برادرش ابراهیم آقا را شناخته ایم که از مردم قارس می بودند و در همان روزها به تبریز درآمدند و در اینجا از سردستانان گردیدند.

گذشته از اینها باهماد «سوسیال دموکرات» روسی که از سالها در آن کشور

بیکره ۲۲۶ نشان میدهد ابراهیم آقای قاری را با دسته مجاهدان خود (این بیکره در سال ۱۲۹۰ برداشته شده. در آن روز این دسته که بیشترشان از مجاهدان برگزیده می بودند در جنگ شام غازان فیروز درآمد. بودند و بیاد بود آن این بیکره را برداشته اند. ما چون از ابراهیم آقا بیکره دیگری در دست نمیداریم آن را در اینجا آوردیم)

پدید آمده و در راه برانداختن دستگاه خود کامگی رومانوفها بکوششهای سختی برخاسته و قربانیهای بسیار داده بود، و این زمان يك باهماد بسیار نیرومندی بشمار میرفت و در شهرهای قفقاز شاخه ها میداشت باین شد که بشورش ایران پشتیبانی نشان دهد و دست همدردی بسوی تبریزیان دراز گرداند. هنوز پیش از آنکه کمیته باهماد اندیشه های در این باره بیرون دهد بسیاری از کارگران که بستگان آن باهماد می بودند خود خواهش می کردند که بیآوری تبریز فرستاده شوند. این بود کمیته نوشته ای بیرون داد که از کارگران و دیگران، یکدسته از آنانکه سپاهیکری کرده اند و جنگ آزموده می باشند و همچنین از کسانی که از افزار سازی و بمب سازی آگاهی دارند با تفنگ و فشنگ و دیگر افزارها بیاری تبریز فرستاده شوند.

در نتیجه این نوشته، کمیته تفلیس صد تن کما بیش از گرجیان را آراسته روانه گردانید. اینان تا مرز ایران با راه آهن آمدند، و از رود ارس نهانی گذشته خود را بخاک ایران رسانیدند، و چون از آنجا تا تبریز که هجده فرسنگ راه است پسر از هوا خواهان دولت می بود، آنان ناچار گردیدند پیاده از بیراهه روانه گردند، و جای خشنودی بود که بی آنکه بزد و خوردی بر خورند خود را بتبریز رسانیدند.

آمدن اینان از چند راه مایه دلگرمی مجاهدان گردید: از یکسو دانستند که در همه جا باین کوششهای جوانمردانه آنان ارج گزارده میشود، و آگاه گردیدند که در میان روسیان و گرجیان و دیگر توده ها همدردانی میدارند و این کشاکش میانه آزادی و بردگی در بسیار جاها پیش میرود. از یکسو این صد تن گرجی هر یکی مرد جنگنده دلیری میبود که در جنگها کاردانی بسیار نشان میداد. گذشته از همه گرجیان «لابراتوار» بمب سازی همراه می داشتند، و چنانکه گفته ایم بمب در این جنگها بسیار کارگر می افتاد.

رویه مرفته از رسیدن این مردان دلیر به تبریز تکانی در میان مجاهدان پدید آمد. یکی از چیزهایی که از همان روزها میان مجاهدان رواج گرفت کلاههای مدی بود که بنام «کلاه فدایی» نامیده میشد و در برخی از پیکره ها بر سر سنار خان و دیگر مجاهدان پیدا است. آنچه ما دانسته ایم این کلاه در میان شورشیان بلغار (چته ها)، که در همان زمانها بعثمانی شوریده در راه آزادی میکوشیدند رواج میداشته و ما نمیدانیم آیا گرجیان یا چه کسان دیگری آنرا به تبریز آوردند.

این یکدسته گرجیان، گویا در آغازهای مرداد ماه بود که به تبریز رسیدند، و گویا در جنگهای باز پسین که در امیرخیز می رفت پا در میان می داشتند. (۱)

(۱) «م» . یاولویج ایرانسکی «که ما بیشتر آگاهیها را از کتاب او بدست آورده ایم، مینویسد: «کمیته با کونیز بیست و دو تن راروانه گردانید». گویا اینان همانند که بگیلان فرستاده شده اند. ما از آمدن آنان به تبریز آگاهی نمیداریم.

تبریز در این هنگام گذشته از پول و جنگجو به تفنگ و فشنگ نیز نیاز میداشت. زیرا چنانکه از تلگرافهای رحیمخان و شجاع نظام نیز پیدا می بود سواران دولتی بیش از همه تفنگهای پنج تیرروسی می داشتند. در حالیکه در برابر آنها در دست مجاهدان پنج تیر بسیار کم می بود، و بیشتر تفنگهای اینها همان شاسپو می بود که نوشتیم، از اینرو مہیاست تا توانند تفنگهای پنج تیر بدست آورند، و در این باره از یکسو باهماد



پ ۲۲۷

اسماعیل میایی

این بیکره نشان میدهد اسماعیل میایی را (از دست راست میایی و آن یکی یکتا از عثمانیاست)

اجتماعیون عامیون، یاوری می کرد، که کسانی از باشندگان آن از جان خود گذشته از بیراهه تفنگ به تبریزی رسانیدند، و یکی از این باشندگان مشهدی اسماعیل میایی می بود که با اند بسیاری از تفنگ و بمب همراه دو تن دیگر به تبریز می آمد، و در میان راه با دست کسان شجاع نظام گرفتار گردید که بمرند برده بزدان انداختند و پس از دیر زمانی او را با شکنجه کشتند، و بدینسان مرد دلیر جان خود را در راه آزادی از دست داد. از یکسو نیز برخی از بازرگانان قره باغی، با انگیزش ستارخان، بققاز رفته و تفنگ بسیار بار کرده باهر دشواری می بود به تبریز می رسانیدند، و اینان اگر چه جز در پی بازرگانی خودشان نمی بودند چون بکار آزادبخواهان می خوردند ستارخان ارجشناسی و پشتیبانی از آنان دریغ نمیگفت.

از هر باره قفقازیان بیآوری میکوشیدند. در جاییکه از شهرهای خود ایران کمترین پروایی دیده نمیشد از شهرهای بیگانه این پرواها می رفت.

یک پشتیبانی بجای دیگری که در این هنگام به تبریز کرده شد، از پشتیبانی که علمای شوی علمای نجف بود. چنانکه گفته ایم پیش از آنکه محمد علی نجف نمودند میرزا مجلس را بتوپ بندد تلگرافی بنجف فرستاد و از نجف پاسخ تندی رسید. سپس علمای نجف در هوا داری از مشروطه پا فشارده «فتوا» فرستادند که سرباز و سوار و قزاق و سرکردگان فرمانبری باو ننمایند و آشکار نوشتند: «همراهی با مخالفین مشروطه و اطاعت حکمشان در تعرض بمجلس خواهان بمنزله اطاعت یزید بن معاویه است»، و این را با تلگرافهای پیاپی بهمه جا رسانیدند.

پس از بمباران مجلس علما سخت رنجیدند و باز تلگرافهای درازی میانه ایشان با دربار رفت، و این بار علما بسختان تند تری برخاسته ناخشنودی خود را از شاهی محمد علی میرزا، بلکه از خاندان قاجاری، به آشکار آوردند.

در این میان چون آوازه ایستادگی تبریز، و اینکه محمد علی میرزا پیاپی سپاه بسر آن شهر می فرستد بنجف رسید، علمای سه گانه فرصت را از دست نداده بیاری تبریز برخاستند و باز «فتوا» ها فرستادند، در این زمینه که رفتن بسر تبریز بمنزله جنگ با امام زمان، و بستن راه خوار و بار برای آن شهر در حکم بستن آب فرات بروی اصحاب سیدالشهداء میباشد.

این تلگرافها در سواران و سربازان نهناپیدا و آنرا از فرمانبری بشاه و بسرکردگان خودشان باز نداشت، و چه بسا که بگوشهای ایشان که مردم بیسوادی می بودند نرسید. از این باره سودی از آنها دیده نشد سود اینها از راه دیگر بود.

در آنروزها انبوه مردم ایران، بویژه در شهرها، پیروی از کیش می داشتند، چون ملایان در تبریز و دیگر شهرها بدشمنی با مشروطه برخاسته بودند و مشروطه خواهان

را ، بیرون از دین یا «بابی» می‌نامیدند ، اگر این «فتوا» های علمای نجف نبودی کمتر کسی بیاری مشروطه پرداختی ، همان مجاهدان تبریز بیشترشان پیروی از دین می‌داشتند ، و دستاویز ایشان در آن کوشش و جانفشانی این «فتوا» های علمای نجف می‌بود . همان ستارخان بارها این را بزبان می‌آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم» . همچنین بازرگانان توانگر که پول بنام «اعانه» به تبریز می‌فرستادند بیشترشان پیروی از «فتوا» های علما می‌کردند . سود بزرگ تلگرافهای علمای نجف از این راه می‌بود .

چنانکه گفتیم انجمن سعادت میانجی درمیانه تبریز و نجف می‌بود ، و هرچند روزی یکبار سرگذشت این شهر و سال آنرا با تلگراف باقاپان آگاهی می‌رسانید . از آن سوی در خود نجف انبوهی از طلبه ها که بگرد سر این سه دسته مجتهد می‌بودند هواداری بسیار از مشروطه می‌داشتند و به تبریز و پیشامد های آن دلبستگی نشان میدادند . پس از مشروطه شدن کشور عثمانی حال نجف نیز دیگر گردیده ، آن چیرگی که سید کاظم یزدی و بدخواهان مشروطه می‌داشتند ، این زمان نصیب بود . از اینرو ، گذشته از تلگرافهای علما ، خود نجف يك کانون دلگرمی برای تبریزیان شمرده میشد .

همین حال نجف و رفقای علمای سه گانه مایه دل لرزی برای محمد علی میرزا می‌بود ، و بیگمان او بدلقوی از علما کوششهای نهانی بکار برده و فیروزی نیافته است . حاجی شیخ فضل الله نوری که پس از بسته شدن مجلس دوباره پابمیان نهاده بود و اینزمان آبرو و شکوه بسیاری می‌داشت ، در نامه ای که نویسنده او برای پسرش در نجف (آقا ضیاء الدین) فرستاده چنین می‌نویسد : «شهر در کمال امنیت تمام بلاد ایران بحمد الله در نهایت انتظام عمده توجه باخبارات عتبات عالیاتست ، چندی قبل تلگرافی از طرف حجة الاسلام والمسلمین روحی فداء مخایره شده بجناب عالی در کشف اخبارات آنجا تا حالا جواب نرسیده خیلی عجیب است . با آن تأکیدات اکیده چگونه مسامحه فرموده اید . البته جوابهای صحیح کافی که باعث قوت قلب شاه بوده باشد مخایره فرمایید باکی از قیمت اجسرت تلگراف نداشته باشید» .

برای آنکه نمونه ای در دست باشد یکی از تلگرافهای علمای نامبرده را در پایین می‌آورم :

«بعموم ملت حکم خدا را اعلام میداریم . الیوم همت در رفع این سفاک جبار و ،
 «دفاع از نفوس واعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات بکماشنگان او ،
 «از اعظم محرّمات و بذل وجهه در استحکام و استقرار مشروطیت بمنزله جهاد در رکاب ،
 «امام زمان ارواحنا فداه و سرمویی مخالفت و مسامحه بمنزله خذلان و محاربه با آنحضرت ،
 «صلوات الله و سلامه علیه است اعاز الله المسلمین من ذلك انشاء الله تعالی الاحقر نجل ،
 «المرحوم میرزا خلیل الاحقر محمد کاظم الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی»

این تلگراف در ماه آذر (چند ماه دیرتر) فرستاده شده و همان هنگام در روزنامه ها و در دیگر جاها بچاپ رسانیده ، سپس نیز پیکره از نوشته آن برداشته در همه جا پراکنده اند . از اینگونه تلگرافها فراوان بوده است .

در این روزها که عین الدوله بیاسنج رسیده و سپاهیان دولتی از هر سو آهنگ تبریز می‌داشتند ، برخی از نمایندگان انجمن که هنوز پی باندازمیتوانایی مجاهدان نبرده بودند به بیم افتاده ، بمیانجیگری انجمن سعادت از علمای نجف خواستار شدند



ب ۲۲۸

این پیکره نشان میدهد ستارخان و باقر خان و میر هاشمخان و دیگران را (گویا این پیکره در حیاط کمیسیون اعانه برداشته شده)

که خودشان بیاری مشروطه بایران بیابند ، و از استانبول نیز این اندیشه خام را دنبال کردند . از آنسوی شیخ سلیم ، که پس از در آمدن رحیمخان بدرون شهر گریخته و از بیراهه خود را پنجف رسانیده بود ، در آن باره پا فشاری نشان داد ، ولی شادروان آخوند که مرد دورانندیش و با فهمی میبود این را خام شماره نپذیرفت ، و برای آنکه خواهش شیخ سلیم و دیگران را بیکیباره نادیده نماند ، با آن دوتن دیگر سکا لیده چنین نهادند که حاجی سید علی تبریزی (برادر حاجی سیف العلماء خیابانی) که یکی از شاگردان بنام آخوند شمرده میشد ، با گروهی از طلبه آهنگه ایران کنند ، و این نهش را با تلگراف با استانبول و تبریز آگاهی فرستادند . از آنسوی حاجی سید علی نیز با همراهان خود تا خاتقین که مرز ایران و عثمانی میبود پیش آمده از آنجا گذشتن نتوانست و در همانجا درنگ کرد .

امید او این می بود که چون آوازه آهنگه او بایران برسد مردم بتکان آمده به پیشواز خواهند شتافت و او را با یارانش بایران خواهند آورد ، و در پیشروی او با دولتیان بجنگ خواهند پرداخت ، ولی از مردم چنین تکانی دیده نشد . از اینرو او نیز از خاتقین باینسونگذشت هر چه هست همان اندازه نیز مایه دلگرمی برای تبریزیان میبود . بدینسان از چند راه به تبریز پشتیبانی رفت . از آنسوی در خود

انجمن تبریز یا شهر بنیاد کار از هر بساره استوار میبود . زیرا چنانکه بارها **جانشین مجلس** گفته ایم مجاهدان با سرهای پرشور و دلهای پاک بکوشش برخاسته جز پیشرفت کار را نمیخواستند و از جانفشانیها باز نمی ایستادند .

سردستان که در پشت سر سنگر می کوشیدند و پول و نان و افزار می بسیجیدند همگی دابستگی بمشروطه داشته بهر خود سودی نمیخواستند . ستار خان و باقر خان بایکدیگر برادرانه راه می رفتند و دویی در میان ایشان نمی بود . اینها چیزهاییست که اگر نباشد هیچ کاری پیش نرود .

در نتیجه پشتیبانیها از بیرون و این استوارها از درون میبود که مشروطه خواهان خود را نیرومند دانسته از عین الدوله و لشکرهای او باک نمیداشتند و با دلهای استوار در پی کارهای خود میبودند .

در این روزها چون انبوه ایرانیان که بیرون از کشور می بودند ، وهمچنین علمای سه گانه نجف و باهماد های آزادیخواه قفقاز ، تنها تبریز را قانون قانونی ایران می شناختند و همگی رو بسوی اینجا می داشتند ، انجمن ایالتی تبریز ، در نبودن مجلس شوری ، خود را جانشین او گردانیده ، و این عنوان را بهمه جا شناسانید ، و از همه جا آن را پذیرفته بمراسم داشتند . از این پس تبریز عنوان همگرمی پیدا کرده تنها در پی نگهداری خود نبوده در پی آن نیز می بود که مشروطه را بایران باز گرداند ، و از چیرگی بیگانگان جلوگیری ، و رشته کارهای کشور را در دست دارد . در اندک زمانی تا اینجا

پیش آمده بود .

در همین روزها با دستور انجمن ایالتی روزنامه ای بنام « ناله ملت » (۱) بنیاد یافت . از روزیکه اسلامیه سر برافراشت و از شهر ایمنی برخاست روزنامه ها بریده شدو چاپخانه ها بسته گردید . در تبریز یک چاپخانه سربی بزرگی می بود (که گویا شادروان سعید سلماسی آنرا پر پا گردانیده بود) . آن را نیز روز تسراج مغازه های مجیدالملک سواران قره داغ و مرند تسراج کردند و بهمزدند .

تاکنون روزنامه ای نمی بود تا « ناله ملت » آغاز یافت . این روزنامه چنانکه از نامش پیداست بیش از همه بهر نوشتن ستمگریهای دولتیان و ستمدیدی توده می بود . ولی کم کم زمینه دیگر گردیده بیش از همه زبونی دولتیان و فیروزی توده در آن نوشته گردید .

پس روزنامه انجمن نیز دوباره به پراکندن آغاز کرد . و چون این زمان چاپخانه سربی نمی بود ، آن نیز بروی سنگ چاپ می یافت .

با آنکه نیمی از شهر در دست دوچیان و دولتیان می بود ، و در پیرامون شهر لشکر گاه ها ساخته میشد ، مشروطه خواهان پروا ننموده بدینسان کارهای خود را پی می کردند . بهشگامیکه در سراسر ایران روزنامه ای نمی بود (جز از روزنامه های دولتی دز تهران) بدینسان در تبریز دوروزنامه نوشته میشد . در همان هنگام برخی دفترچه ها نیز بچاپ رسیده در میان مردم پراکنده می گردید ، و چنانکه خواهیم دید چاپخانه اسکندانی نقشه تبریز را آماده می گردانید که با نشان دادن کویها هوا دار مشروطه و پیرو خود کامگی و باز نمودن جایگاه توپها بچاپ رساند ، که اکنون نسخه های آن در دست ماست .

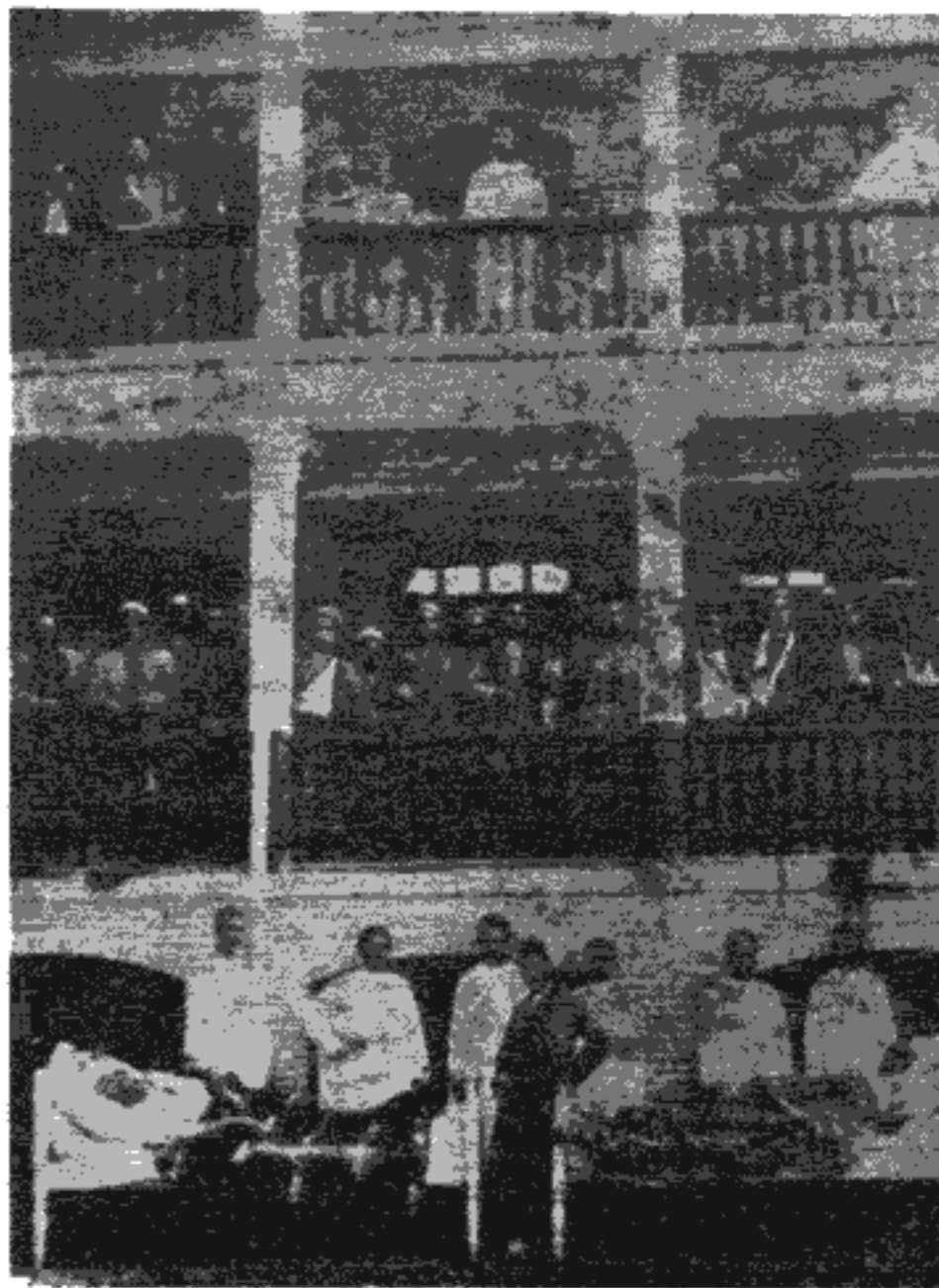
چون نام روزنامه بر دم بهتر میدانم دو تکه شعرهایی را که در همین روزها سروده شده و در روزنامه ها چاپ یافته در اینجا بیاورم .

یک تکه از آنها شعرهاییست که میرزا جعفر آقا خامنه ای در نکوهش ملایان اسلامیه نشین گفته بود و در همان روزها در « ناله ملت » بچاپ رسیده بزبانها افتاد و ما بیت هایی را از آن در پایین می آوریم :

من ایخدا بتو نالم ز زاهدان ریایی	که عالمی بفریبند با قبا و ردایی
بخلق حرمت می می کنند ذکر ولی خود	زخون بیگنهان مست هر صبا و مسایی
بگام موعظه آزار مور را نپسندند	بقتل و غارت شهری کنند حکمروایی
دهند مردم بیچاره را به پنجه جلاد	نه شرمشان ز پیمبر نه بیمشان ز خدایی
بیا که خون شده جاری بجای آب بتبریز	بعکم شاه و بفتوای چند شیخ کذایی
ببندگان خدا بسته گشته راه معیشت	ولایتی شده مفلوک و مبتلا بسکدایی
خدا که امر عبادش حواله کرده بشوری	حرام بشمرد این ابلهان ریش حنایی

(۱) شماره نخست بنام « نوای ملت » بیرون آمده از شماره دوم نامش را « ناله ملت » گردانیدند

بلی ز گاو مجسم مجو فضیلت انسان
 که آدمی نه بریش است و نی قبا و کلایی
 تکه دیگر شعرها بیست پر مغز بزبان ترکی که گوینده اش دانسته نیست ، و گاهی
 گفته میشود گوینده آن مهدی محمد علی مطبوعه چی بوده ، که یکی از مشروطه خواهان
 شمرده میشد و در این هنگام یکی از باشندگای کیسیون « اعانه » می بود ، و سپس چنانکه
 خواهیم دید یکی از نمایندگان انجمن ایالتی گردید . در آنروزها این شعرها در یکی از
 جوشها و خروشها خوانده شده و بمردم خوش آمده بزبانها افتاده . سپس « ناله ملت »
 آنها را چاپ کرده که ما از آنجا میآوریم :



پ ۱۲۹

بخشی از بیمارستانی که آزادیخواهان بنیادگزاره بودند

ای ستمگر اولما راغب ملتون افنا سنه

پادشاه سن گیت گلن بیگانه لیر دعوا سنه

مسلمون قانی مباح اولماز باترما اللرون

اولما چوخ مغرور شاهم محترک فتوا سنه

اوتوزایل نازون چکن شهره عجب وپردون عوض

خطه تبریزی دوندردون بلا صحرا سنه

سهل سانما اینگلن مظلوم قاتندن حذر

قورخ او گوندن غرق اولورسان سنده قان دریا سنه

وقت او وقتدر کیم سنون هم اولسون اقبالون نگون

چونکه ظلمون چخموسان بر ذروه اعلا سنه

بز اگر فیض شهادت درک ایداخ سیزسی ایدون

ای بیزیم اولادیمیز مشروطتون اجرا سنه

دیر دیلر قنوی مجاهد قتلنه آل یزید

رسمدور تقلید ایندر هر کیمسه اوز مولا سنه

نیز گویا در همین روزها بود که بیمارستان پاکیزه‌ای برای مجاهدان در یکی از
 عمارتهای خوب تبریز بنیاد نهادند که کسانی را که بیمار می شدند و بسا زخم بر میداشتند
 با آنجا می فرستادند ، و پزشکان بنامی را بکار گماردند .

اکنون بدنباله پیش آمدها می پردازیم ، چنانکه گفتیم روز دوشنبه

دنباله پیشامدها بیست و ششم مرداد (۱۹ رجب) با اهراب جنگ رفت و نایب محمد

و برادر کشته شدند . فردا سه شنبه شهر آرام و در سنگرها خاموشی بود .

چنانکه گفته ایم امروز دویست و پنجاه تن از مردم اهراب تفنگ برداشته ، یا از ستارخان

گرفته بمجاهدان پیوستند . نیز کوی باغمبشه که در آغاز جنگ بسوی دولتبان گراپیده و

اکنون پشیمان شده و کسانی از آنجا گریخته بمجاهدان می پیوستند ، امروز نیز سی تن از

ایشان بنزد باقرخان آمده تفنگ گرفته مجاهدی پذیرفتند .

چهارشنبه ۲۸ مرداد باز آرامیست . عین الدوله پیام فرستاده چهارکس از نمایندگان

نزد او بروند تا گفتگو بشود . امروز خبر رسیده سپاه ما کوازخوی روانه می شوند .

شب پنجشنبه دوساعت بسفیده بامداد مانده ناگهان از سنگرها شلیک بس سختی

برخاست و تا یکساعت ونیم همچنان آواز تفنگها بگوش مبرسید و چون روز شد دانسته گردید

سواران شبیخون آورده و همیخواسته اند در آن دل شب کاری از پیش ببرند مجاهدان

جلو گرفته پس گردانیده اند . روز پنجشنبه آرامی بود .

در اینروزها چنانکه عین الدوله در دشت شاطرانلو لشکرگام میساخت ستارخان و

باقرخان نیز آرام ننشسته باستواری شهر میکوشیدند . امروز ستارخان دستور داد سنگر

دیگری در امیرخیز برای توپ گزاردن بسازند .

آدینه‌سی‌ام‌مرداد در شهر جنبش بیمانندی برپا بود. دیروز در مسجد صمصامخان چنین نهاده‌اند که مردم از همه کویها بدیدن انجمن بیایند ، و این نمایشی بود که میخواستند در برابر عین‌الدوله بدهند ، نیز مردم را بشورانند و از ترس بیرون آورند . اینست امروز از کویها دسته‌ها راه افتاده . سادات و پیرمردان در جلو و تفنگداران آراسته و آماده در پشت سر ایشان با موزیک و فریادهای شادی روبه انجمن می‌آمدند و چون همه دسته‌ها گرد آمدند حاج شیخ علی‌اصغر و حاج مهدی آقا گفتارها پرداختند . حاج مهدی آقا در پایان گفتار چنین گفت : ای مردم غیرتمند من زندگیم به پایان رسیده و چشم براه مرگ هستم ، شما می‌سپارم دست از « حقوق » خود برندارید . یگانگی نموده مشروطه را نگهدارید تا فرزندان شما آسوده زیسته نام شما را بنیکی یاد کنند . زیر بیرق خود کامگی نروید که دشمن دین و زندگانی شماست ... از اینگونه سخنان گفته اشک از دیدگان فروریخت . مردم نیز بگریه در آمدند . آن پیرزنده دل فریاد برآورده چنین گفت . نه . شما گریه نکنید ! شما برس « حقوق » خود ایستادگی نمایید ، از این راه که جوانان در آن بخون خود غلطیدند باز پس نگردید . مردم فریاد برداشتند : تا زنده‌ایم دست از مشروطه بر نداریم و تا ما نیز با جوانان نرسیم از کوشش باز نایستیم . تا نبروز این نمایش برپا میبود تا مردم دسته دسته بکویهای خود بازگشتند .

شنبه سی و یکم‌مرداد آرامی بود . در این روز داستان شگفتی پیش آمد و آن اینکه آوازه آشتی در گرفته دسته‌ای از دوچیان به اینسو آمدند و با مشروطه خواهان آمیزش نموده دست بهم سوختند ، و همراه آنان تا انجمن آمده در آنجا از ایشان پذیرایی شد . کسی ندانست سرچشمه این کار چیست . در « بلوای تبریز » می‌نویسد : نخست نایب علی‌اصغر با حسینخان این‌کار را کردند ، بدینسان که از سنگر با هم بکله‌گزاری پرداختند ، و نایب اصغر سنگرخود را رها نموده به اینسو آمد و حسینخان او را بانجمن آورده گوسفند برایش سر برید ، و چون شربت و چایی خوردند دوباره تا سنگرش رسانید . پس از رفتن ایشان از اینسو تقی‌وف یکی از سردستانان مجاهدین باهنگام باز دید روانه آنسو می‌گردد . مشهدی محمد علیخان می‌گوید : من و او با هم می‌بودیم سواره می‌رفتیم باسلامیه ، می‌گوید ولی چون بیازارچه سرخاب رسیدیم ناگهان ما را تیرباران کردند .

تقی‌وف از سویی و من از سوی دیگری گریخته جان بدر بردیم

نمایندگان که عین‌الدوله خواسته و یازده تن از شهر نزد او رفته بودند بازگشتند و سخنانی را که از عین‌الدوله شنیده بودند بازگفتند .

شب یکشنبه یکم شهریور (۲۵ رجب) یکساعت و نیم از شب گذشته ناگهان از سنگرها شلیک بس سختی برخاست و تا یکساعت بیشتر همچنان آواز شنیده می‌شد . فردا دانسته شد دولتبان از سنگرهای خود شلیک کرده‌اند و مجاهدان پاسخ ایشان را

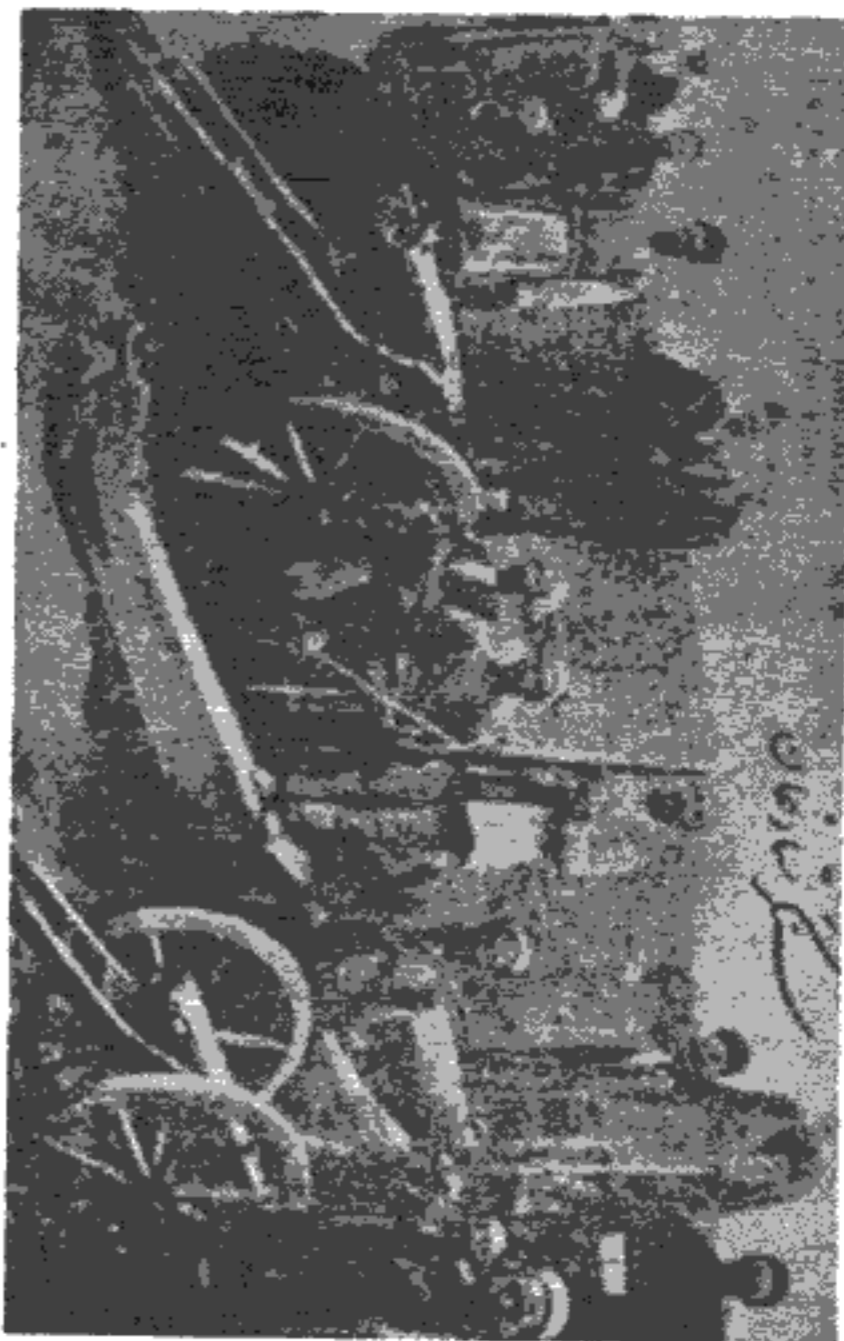
داده‌اند . ستارخان دستور داد که بار دیگر پاسخ آن شلیک‌ها را ندهند و تفنگ و فشنگ تپا نگردانند . امروز در انجمن نمایندگان و دیگران گرد آمده پاسخ گفته‌های عین‌الدوله را آماده می‌کردند و نوشته‌ای نیز بنام توده نوشته شده با دست دو نماینده برای او فرستادند . همین روز حاج جلیل مرندی چون از انجمن بیرون می‌آمد در ارمنستان بدست یکی از مجاهدان مرندی کشته شد ، و چون آن داستانی میدارد در اینجا مینویسم : در تبریز مردی بنام آقا حسن گنجه‌ای میبود که دیه‌هایی در نزدیکیهای جلفا می‌داشت ، و چون از بستگان روس شمرده میشد بروستاییان و دیگران از ستمگری باز نمی‌ایستاد . پس از جنبش مشروطه حقویردی نامی که با کمیته و اجنماعیون عامیون ، ایرانیان در باکو نیز راه میداشت ، بنام مجاهدی سر برافراشت ، و چون سرگردان و دلیری می‌بود دست ستمگری آقا حسن و برادرش را از روستاییان کوتاه گردانید . از اینرو آقا حسن و برادرش با او دشمنی بسیار پیدا کردند ، و در چند ماه پیش از این چنین رخ داده بود که حاجی جلیل که از نمایندگان انجمن شمرده میشد از سوی انجمن سفری با آنجا کرد ، و چون با خانواده گنجه‌ای دوستی میداشت او را واداشتند که حقویردی را فریفته بخسانه آنان برد ، و آنان فرصت از دست نداده با گلوله ناگهانی دشمن خود را کشتند . حقویردی پیروانی میداشت که از کشته شدن او داسوخته گردیدند و یکی از آنان بنام فیض الله به تبریز آمده امروز فرصت یافت و حاجی جلیل را بخون حقویردی کشت ، و چون داستان چنین می‌بود کسی هم بی‌اخواستی نپرداخت .

روز دوشنبه دوم شهریور در سنگرها آرامش ، ولی در انجمن شور و خروش برپا می‌بود . دو تن نماینده که نزد عین‌الدوله رفته و نوشته توده را برده بودند شبانه بازگشته و پاسخ آن نوشته را آورده بودند .

چنانکه گفتیم مشروطه خواهان عین‌الدوله میگفتند : « باید رحیم‌خان و شجاع نظام و دیگران را گرفته بسزاشان رسانی ، و در نامه‌ای که از زبان توده نوشته بودند ، باز همین را خواسته بودند ، و پیداست که عین‌الدوله چنین درخواستی را نتوانستی پذیرفت ، و این بود هنگامی که پاسخ نامه رسید ، چون خواسته میشد که در برابر عین‌الدوله نمایشی داده شود ، کسانی بهیاهوی پرداختند که اکنون که عین‌الدوله نمی‌خواهد سزای آدمکشان و تاراجگران را بدهد ، و راهها را باز کند ، ما خودمان سزای آنانرا داده راهها را باز خواهیم کرد ، و باین عنوان مردم را نیز بشورانیدند ، و پس از یکرشته هایهویی چنین نهاده شد که فردا هر کسبکه دستش به تفنگی میرسد آنرا بردارد و بانجمن بیاید که همگی یکجا بر دولتبان تازند و تا آنان را از میان برنداشته‌اند باز نگردند . بدینسان مردم را بهر يك نمایشی آماده گردانیدند . امروز در مسجد صمصام خان نیز در همین زمینه شور و خروش مبرفت .

گشته شدن
شریفزاده

روز سه شنبه سوم شهریور (۲۷ رجب) یکروز پر خسروشی بود . امروز چنانکه نهاده بودند مردم از همه جا رو بانجمن آوردند . هر کسی دستش رسیده تفنگی برداشته . حیاط انجمن و کوچه ها همه پر گردید . دسته هایی از مجاهدان نیز بدانجا شتافتند . پیاپی فریاد می زدند : « باید جنگ کرد ، باید بردشمن تاخت ، اگر جلو مردم را باز گزاردندی بیگمان تا باغ صاحب دیوان پیش رفتندی . ولی پیداست که نتیجه چشیدی . ستارخان نیز بانجا آمده بارام گردانیدن مردم کوشیده چنین گفت : « تا دشمن پیش نیاید من جنگ



پ ۲۲۰

یکی از سنگرهای نوب امیرخیز

نکنم ، من ریخته شدن خون مردم نمیخواهم ،

مردم پافشاری می داشتند و پیاپی فریاد می زدند : ناطقان بگفتار پرداختند . شریفزاده هم سخنی راند ولی چه سخنی که پتیاره جانش بود . مشهدی محمدعلیخان که در آنجا بوده چنین میگوید : حیاط انجمن پر از مردم و تماشاچی میبود . مجاهدان دسته دسته می رسیدند . زمانیکه دسته محمد صادق چرندابی بر روی پنجره تالار رسید شریفزاده سخنی آغاز کرد و در پایان گفتار چنین گفت : « نکوبید جنگها کرده کار را از پیش برده ایم . هنوز آغاز جنگهای ماست . . . » مجاهدان خواست او را در نیافته سخت بر آشفتند . مشهدی محمد صادق فرصت نداده از پایین کلمه های درشتی پرتاب کرد . از درون اطاق هم حاجی محمد میراب و حاج علی اکبر دباغ تندی نمودند که این بیدین چه میگوید ؟ من دم پنجره ایستاده بودم شریف زاده را بزمین نشانده خودم در جای او ایستادم و بسخن پرداختم و گفته شریفزاده را معنی نموده بمجاهدان نکوهش کردم . همچنین کربلایی علی مسیو به حاج محمد و دیگران نکوهش کرد . کار بجایی رسید که مشهدی محمد صادق هم بالا آمده همگی از شریفزاده چشم پوشی طلبیدند . جوش و خروش فرو نشسته مردم پراکنده شدند . شریفزاده که در روزهای بیم بکونسولخانه فرانسه پناهیده و هنوز در آنجا می زیست همراه حاج مهدی آقا از انجمن بیرون آمده روانه گردید . ولی بقونسولخانه نرسیده ناگهان عباسعلی آهنگر و سه تن دیگر جلو او را گرفتند و با گلوله از پایش در آوردند . شوند این داستان درست دانسته نشده . کسانی میگویند از اسلامیه پول فرستاده عباسعلی و همراهان او را باین کار واداشته بودند . مشهدی محمد علیخان می گوید : در آن هنگام که برخاش و گفتگو میان شریفزاده با مشهدی محمد صادقخان در انجمن برخاست یکی از مجاهدان بیرون شتافته بعباسعلی آهنگر و همراهان او که در ارمنستان مست کرده و در قهوه خانه نشسته بودند آگاهی برد ، و چون ایشان با محمد صادق خان دوستی داشتند بهسواى او برخاسته آهنک انجمن کردند . ولی چند گامی برنداشته به شریفزاده برخوردند و مست و خشم آلود گرد او را گرفتند . آهنگر دشنامهایی شمرده بیکی از همراهان که او نیز عباسعلی نام می داشت دستور داد با گلوله ورندل از رانش زده بیچاره را از پا انداخته خودشان گریخته بیرون رفتند .

هرچه بود جوان بیگناه بخاک افتاده بخون خود غلطید . بصدای تیر مردم ریخته او را برداشتند و بکونسولگری فرانسه بردند که دو ساعت بیشتر زنده نبود و در گذشت . نمایش آن روز با این نتیجه اندوه آور پایان یافت . چنانکه گفته ایم اینجوان در سایه گفتارهای تند خود جایگاهی میان آزادیخواهان یافته بود .

همان روز پسین تنگ ناگهان از همه سنگرها شلیک بسیار سختی برخاست و بیگمدم سراسر شهر پر از آتش گردید . دولتیان از همه جا بجنگ برخاسته و برای نخستین بار سپاه عین الدوله نیز از سمت خیابان بفشار پرداختند . همانا عین الدوله سپاه رامی آزمود

ویا بگفته روزنامهها «رأفت ملوکانه» را که همراه آورده بود بدینسان ب مردم می‌رسانید. از لشکر گاه شاطرانلو دو تیر توپ انداختند و از خیابان پاسخ آنها را با توپ دادند. تا یک ساعت این غوغا برپا می‌بود تا فرونشست. سواران که پیش‌تاخته بودند کاری نتوانسته پس نشستند. همچنین از سوی امیر خیز و دروازه استانبول بهره‌ای نبرده باز گشتند. بنوشته بلوای تبریز در خیابان بیست و پنج تن سوار و دو تن سرباز، و در امیر خیز هفت تن از ایشان کشته گردیدند. ولی از مجاهدان بکسی آسیب نرسید.

باید دانست که مجاهدان چون از پشت سنگر جنگ کردند و بیباکی نمودند از آنان کمتر کشته شدی. لیکن این نیز هست که کشتگان خود را نتوانستند کمتر نشان دادند.



پ ۲۳۱

شادروان علی مسیو با - ایران آزادیخواهان تبریز و دیگران

(این پیکره در سال ۱۲۸۵ برداشته شده و اینست ضرغام نیز در میان ایشان دیده میشود. تا مایه زبان درازی بد خواهان نکرد، این شمارشهای حاجی و بیجویه از آن راه است. این آنچه را که از کسی شنیدی نوشتی. اینست شماره کشتگان دولتیان را نیز کمتر میدهد. دولتیان کشتگان خود را تا توانستند با خود بردند و این نشدنی بود که مجاهدان از همگی آنها آگاه باشند.

شب چهارشنبه در شهر آرامش، ولی همه آزادیخواهان از پیش آمد کشته شدن

شریفزاده افسرده میبودند. روز چهارشنبه همچنان آرامش بود؛ کشتگان شریفزاده را که نهان شده و سپس خود را بطویل ستارخان رسانیده در آنجا بست نشسته بودند ستارخان دستگیرشان کرده بانجم فرستاد، و در آنجا پس از باز پرس هردو عباسعلی را بمجاهدان سپردند که درارمنستان با گلوله از پادر آوردند و تنهای ایشان را بدار آویختند. آن دو تن دیگر را رها کردند.

شب پنجشنبه پنجم شهریور سه ساعت از شب گذشته شلیک بسیار سختی از سنگر - های دولتی برخاسته تا سه ساعت آواز شنیده می‌شد تا خاموش گردید. روز پنجشنبه انجم سه بیرق سه رنگی (سرخ و سفید و سبز) که نشان مشروطه شمرده میشد و روی آنها «زنده باد مشروطه» نوشته شده بود آماده گردانیده یکی را برای امیرخیز و دیگری را برای خیابان فرستاد که با شکوه فراوانی برده در آخرین سنگر برافراشتند بیرق سوم را بسردر انجم افراشتند. برای دل دادن ب مردم هر زمان نمایش دیگری پیش می‌آوردند. نیز امروز سنگرهای تازه که میساختند بانجام رسیده سه توپ و یک خمپاره در امیرخیز دم گرمابه حاجی کاظم نایب و دو توپ بزرگ در خیابان بالای مسجد کبود و یک توپ در مارالان در سنگر آنجا بکار گزارند. نیز توپهایی بر بالای ارك استوار کردند. چون روز سوم از مرگ شریفزاده جوان میبود چهار هزار مجاهد بر سر خاک او رفته برایش آمرزش خواستار شدند.

در این روزها با آنکه با عین الدوله گفتگو میشد و نمایندگان در آمد

ورفت میبودند، در میان جنگها بریده نمی‌شد و چه شب و چه روز،

کمتر زمانی آرامش میبود. ما در این کتاب یادداشتهای حاجی

و بیجویه‌ای را، که پیشامدهای چهار ماهه را روز بروز یادداشت

کرده، می‌آوریم، و چون جز از آن یادداشتهای دیگری از یکمرد «درباری اردبیلی» (۱)

که همراه عین الدوله تا با سمنج آمده و دو ماه کما بیش در آنجا می‌زیسته، و او نیز پیشامدهای

دوماهه را روز بروز برشته نوشتن کشیده در دست می‌داریم، این دو یادداشت را که با هم

میسنجیم در بسیار جاها جدا از هم می‌باییم. مثلا درباره فلان شب حاجی و بیجویه‌ای می‌نویسد:

«آرامش بود»، این درباری اردبیلی می‌نویسد: «شهر یکپارچه آتش بود». بدینسان

ناسازگار هم می‌باشد.

چگونگی آنست که درازی تبریز بیش از یکفرسنگ می‌باشد و در بخش بزرگی

از آن درازا سنگرهای دوسو میباشند، و چنین نمی‌بود که هر جنگی که رخداد همه

مردم شهر بدانند. چه بسا در سوی خیابان جنگ رخ می‌داد در و بیجویه و امیرخیز از آن

آگاه نمیگردیدند. همچنین بوارونه آن. بویژه در شبها که هنگام خواب میبود و جز

(۱) اینمرد از اردبیل همراه عین الدوله آمد و یک کتابی نوشته که با خط خود نزد منست و ما

اورا در همه جا «درباری اردبیلی» خواهیم نامید.

میبود تا دولتیان شکست یافته باز پس نشستند ، و مجاهدان فرصت نداده ایشان را دنبال کردند و از چند سو بششکلان و چهار منار پیش رفتند . نیز از سوی امیر خیز از کوچه لکتر به پیشرفت پرداختند و در هر سویی پیشرفت بسیار کرده بسنگر هایی از دولتیان دست یافتند . ولی پاره مجاهدان در خانه های امام جمعه و برادر او و دیگر خانه ها سرگرم تاراج شده بسواران فرصت دادند که بازگشته گرد آنان را گیرند . بدینسان فیروزی ناانجام مانده کسانی از مجاهدان تباہ گردیدند . چنانکه گفتیم ستارخان و باقر خان میخواستند پیش از آنکه سپاه ماکو و لشکر های تهران برسد دوجی را از میان بردارند و درون شهر را از دشمن بیبرایند و این بود دستور این پیشرفت را داده بودند . ولی چون این زمان هر گونه کسی ، میانه مجاهدان می بود بسیاری از ایشان دست بتاراج گشاده کار را ناانجام گزاردند . بگفته حاجی و بجویه ای امروز یازده کس از مجاهدان کشته و سه تن گرفتار شدند ، و از سواران هشتاد تن کمابیش نابود گردید ، نیز مجاهدان پانصد باب دکان را از بازار که بدست دولتیان و کمینگاه سواران می بود آتش زدند و خانه هایی را در دوجی تاراج کردند .

شب پنجشنبه دوازدهم شهریور (۷ شعبان) از سنگرها آواز شنیده میشد و جنگ



ب ۲۳۲

ضرغام بایکدسته از پیرامونیان خود

(این پیکره پیش از جنگ برداشته شده بوده)

جنگهای نزدیک مردم را بیدار نمیکردانید . حاجی و بجویه در و بجویه میبوده و درباری اردبیلی در باسنج . هر کدام از جنگهای یکسو آگاه میشده اند . رو بهمرفته میتوان گفت که در این روزها جنگ بریده نمی شد ، را اگر در یکجا آرامش می بود در جای دیگر زردوخورد میرفت . در اینروزها اندیشه های گوناگونی در سرهای دولتیان و مشروطه خواهان پیدا شده این جنگهای پیاپی را نتیجه میداد : سرکردگان دولتی که در دوجی میبودند ، از رحیمخان و شجاع نظام و دیگران ، با آنکه پیش از آن زور خود را بشهر زده و از فیروزی نومید شده بودند ، این هنگام که عین الدوله و سپهدار رسیده و از نام و آوازه آنان ترس و بیم در بسیاری از دلها پیدا شده بود ، دوباره آن سرکردگان با امید افتاده چنین میخواستند ، که اگر بتوانند پیش از رسیدن لشکرهای تهران ، کار را بپایان رسانند که بیکبار بدنام نگردند .

از آن سوی ملایان اسلامیه که بخون مردم تبریز تشنه میبودند ، از روزی که عین الدوله رسید او را آسوده نمیگزاردند ، و چون میدیدند او شتاب نمینماید رحیمخان و دیگران را برمی انگیختند .

از اینسو نیز ستارخان و باقرخان که این زمان نیک نیرومند گردیده از روی اندیشه بکارها میکوشیدند ، چون می شنیدند از یکسو سپاه ماکو در راهست و از یکسو دستهای سوار و سرباز از تهران میرسد ، دور اندیشانه چنین میخواستند که پیش از رسیدن آن لشکرها دوجی را از جلو برداشته ، باری از درون شهر ایمن باشند ، و این بود اینزمان چیرگی از خود نشان داده گاهی نیز ایاتان جنگ را آغاز میکردند ، در نتیجه اینها بود که جنگ پیاپی شده دنبالاش بریده نمیشد . در این هنگام دولتیان بیشتر شبها بجنگ میپرداختند . اکنون باز رشفه داستانرا دنبال می کنیم :

از شب آدرینه ششم شهریور (۳۰ رجب) تاسه روز همچنان ، شبان و روزان جنگهای کوچکی میرفت . شب دو شنبه نهم شهریور (۳ شعبان) دو ساعت و نیم از شب گذشته بیکبار شلیک بسیار سختی برخاست که سراسر شهر را بشوراند و مجاهدان از هر سو بیرون شتافته خود را بیاری سنگرها رسانیدند . سه ساعت کمابیش جنگ میرفت تا آرامش یافت ، و چون روز شد دانسته گردید هفده تن از سوار و سرباز کشته شده اند .

سه شنبه دهم شهریور از چند سمت ، از مارالان و منازل های مجیدالملک و دیگر جاها جنگهای سبکی کرده میشد . پنج تن از سواران کشته گردید و دو تن دستگیر افتادند . بگفته « بلوای تبریز » از مجاهدان کسی آسیب ندید .

چهارشنبه یازدهم شهریور (۶ شعبان) از روزهای بسیار سخت بود . باامدادان سواران عین الدوله از سرخیابان و جنگجویان دوجی از سمت ششکلان و پل سنگی از چند راه بخیبان تاخت آوردند و جنگ بیمناکی در گرفت و تا نیمروز بازار کشتار گرم

سختی در میان میبود. از ارك سه تیر توپ انداختند، و چنین گفته میشد که دولتیان هم از سوی دوجی وهم از بیرون شهر به پیشرفت پرداخته‌اند. در یکی از یادداشتها در باره این شب چنین می‌نویسد: «الحال که از شب سه ساعت می‌رود لاینقطع تیر تفنگ است که از چهار طرف شلیک میشود. باعتبار من اقل کم تا این ساعت يك کرور تفنگ از طرفین خالی شده بلکه مضاعف. امشب شب بسیار هولناکیست، روز پنجشنبه آگاهی رسید سپاه ما که از دیری آوازه‌اش پراکنده شده بود پیشرو آن از صوفیان باینسو گذشته و در نزدیکی دیه خواجه میرجان چادر زده‌اند، و از اینسو مجاهدان ساوالان و خواجه دیزج که در جلو آنان ایستاده‌اند در دیه ساوالان میباشند.

امروز سنارخان و باقرخان دستور دادند از این پس هر مجاهدی دست بتاراج گشاید همراهانش او را بزنند. نیز هنگام پسین دسته‌ای از لشکر گاه عین الدوله بخیا بان تاخت آوردند. باقرخان دستور داد چهار توپ انداختند که کسانی از ایشان کشته شده و دیگران باز گشتند.

شب آدینه یکساعت از شب گذشته از سوی دروازه استانبول تیراندازی سختی آغاز شده و مجاهدان که در خانهای خود می‌بودند همگی بیرون آمده بیاری سنگرها شتافتند در همان هنگام از سر خیابان و مارالان و از سوی باغمبشه و دیگر جاها سواران بتاخت پرداخته مجاهدان بجلوگیری کوشیدند و از هر سوی آواز تفنگها بهم در آمیخته در شهر پیچید، و چون جنگ پس سختی میبود از سنگر نوین امیر خیز توپ را کاشاد دادند و تیر بسوی دوجی انداختند. تا دو ساعت آشوب بر پا میبود.

روز آدینه در بازار مجاهدان چون برای ناهار رفته بودند سواران فرست یافته سنگرهای ایشان را گرفتند. نیز بر کاروان سرای در عباسی دست یافته استوار نشستند، کربلایی حسین خان و مهدی محمد علیخان چگونگی را دانسته بر سر آنان شتافتند و با آنان در آویخته تا غروب جنگ سختی کردند و سه تن از ایشان را کشته دیگران را بجای خود باز گردانیدند. نیز دسته‌ای از دم مقبره تاخت آوردند و در راسته بازار جنگ در گرفت. نیز از بالای دباغخانه زد و خوردهایی رفت. «بلوای تبریز» می‌نویسد: در این شب و روز رویهم بیست و پنج تن از دولتیان کشته شدند. درباری اردبیلی هم میگوید: هشت تن از مجاهدان کشته و چند تن دستگیر شدند.

شب شنبه چهاردهم شهریور باز دولتیان به شبیخون برخاسته از همه سنگرها تیراندازی و فشار آغاز کردند و جنگ سختی در گرفت. تا بامداد آواز شلیک شنیده میشد روز شنبه باز نمایندگان از پیش عین الدوله رسیده پیامهایی آوردند. امروز دانسته شد تیمچه خرازیها که در دست دولتیان می‌بود شبانه سواران دیوار آن را شکافته و بجز از چهار حجره که از بازارگانان اسلامی نشین میبوده دیگر حجره‌ها را باز و هرچه از پول و کالا یافته‌اند پاك برده‌اند. روزنامه انجمن می‌نویسد. چون هر چه راسته و چار سوا

در دست سواران می‌بود چابیدند از امروز دست بتاراج کاروانسراها و تیمچه‌ها باز کرده‌اند.

همان روز هنگام نیمروز ناگهان آواز تفنگ از سنگرهای دولتیان برخاسته جنگ آغاز شد و در میان باران گلوله غرش توپها نیز از دوجی و امیر خیز برخاست، و در یکدم شهر پراز غرش و آواگردید. بگفته «بلوای تبریز» امروز یکصد و شش تیر توپ انداختند.

شب یکشنبه پانزدهم شهریور (۹ شعبان) بار دیگر جنگ برخاست. **یک جنگ شبانه** ولی جنگی که تا آنروز مانند‌اش رخ نداده بود. یکساعت و نیم از شب گذشته بیکیار از همه سنگرها، از سر خیابان تا آخر امیر خیز

سخت تر که يك فرسنگ بیشتر است شلیک آغاز شده سراسر شهر پس از آواگردید و در همان هنگام سواران رحیمخان و شجاع نظام بهمراهی دسته انبوهی از سپاهیان، لشکر عین الدوله، که از پیشتر بخشی از ایشان بکوی دوجی و بخش دیگری بمارالان و آخر خیابان فرستاده شده بودند بفشار و تاخت پرداختند. از دوجی غرش توپ برخاسته گلوله‌های آتشین بر سر خانها ریختن گرفت. آواز تفنگ چنان پیایی میبود که تو گفتمی اسفند بروی آتش ریخته‌اند. آواز تفنگ و غرش توپ بهم در آمیخته تو گویی شهر را از جا میکند. گاهی نیز آوای خارا شکاف بمب بر آنها افزوده میشد. بیچاره مردم چه حال می‌داشتند و در آن تاریکی بزنان و بچگان چه ترسی رومیداد؟! فریاد یا الله از خانه‌ها بلند گردیده و کسی نمیدانست چه رو خواهد داد. همانا عین الدوله میخواست امشب کار را بکسره نماید و بیش از همه بخیا بان که در سر راه است پرداخته از چند سو بتانجا فشار می‌آورد. امشب خیابانین غیرت و دلیری بی‌اندازه نمودند. بسویژه میرهاشم خان که بیباکانه به دشمنان تاخته آنانرا پس نشاند و سنگری را که از دست مجاهدان در آورده بودند از ایشان پس گرفت. بدینسان از کوشش خود نتیجه نبرده بجای خود باز گشتند. چنانکه گفتیم این جنگ از همه جنگهای دیگر سخت‌تر و هراس انگیزتر بود. از شکفتی‌هاست که بگفته بلوای تبریز امشب صد و شصت و چهارتن از دولتیان کشته شد. ولی از مجاهدان کسی را سراغ ندادند کشته شده باشد. امشب گذشته از توپ و تفنگ هجده بمب نیز ترکیب.

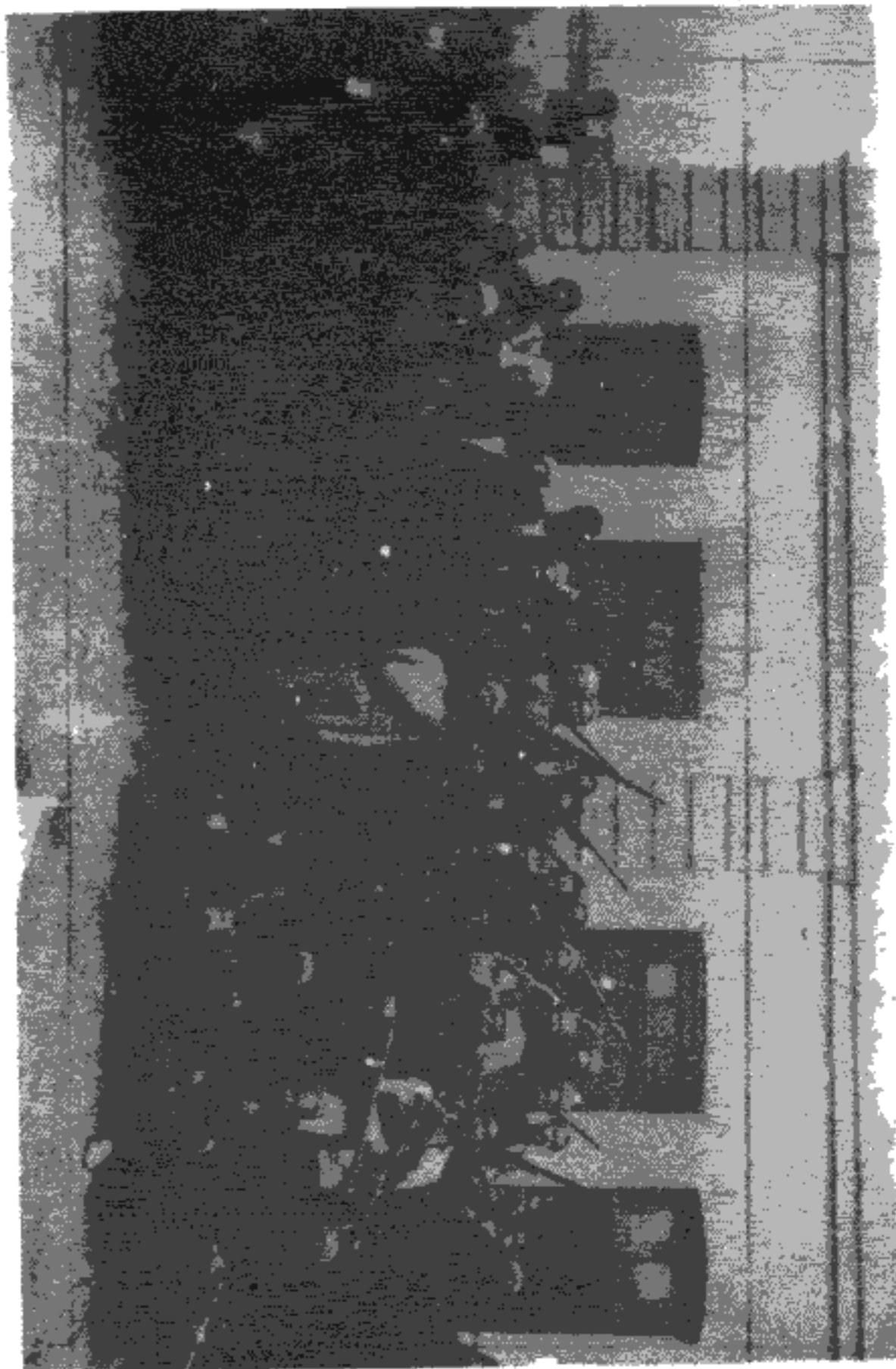
روز یکشنبه آرامش بود. مردم که در مسجد صمصامخان فراهم می‌آمدند تاراجگری سواران و شبیخون‌های سرکردگان و فریبکاری عین الدوله را گفتگو کردند، و چون هنوز با او رشته بریده نشده بود چنین خواستند که گفتگو را بپایان رسانده کار خود را با او بکرویه گردانند و چنین نهادند که نمایندگان از او بشهر طلبند و آخرین سخن خود را با او پیام فرستند، و چنین نهادند که فردا مردم در خیابان در مسجد کریمخان گرد آیند.

شب دو شنبه شانزدهم شهریور از سنگرها تیراندازی میشد. امشب نیز سواران دیوار سرای بزرگ حاج سید حسین را شکافته حجره‌های آنجا را بچاروب تاراج روفتند.

از جمله معین الرعا یا که خانه اش دو ماه پیش ناراج شده بود امشب حجره اش نیز تاراج شد و گذشته از کالای بازرگانی پول وزرینه ابزار و پارچه جواهر نیز بقاراج رفت.

روز دوشنبه جنگ سختی در بازار میرفت. از آن سوی چنانکه نهاده بودند در شهر جنبش پدید آمده مردم از هر کوی در خیابان گرد آمدند. مسجد کریمخان پر گردیده در کوچه ها نیز مردم دسته دسته ایستادند. نمایندگان عین الدوله نیز آمدند. گفتارهای بسیاری رانده شده آنچه گفتنی میبود گفتند. تاراج تیمچه و کاروانسرا را یساکردند. شبیخون های سرکردگان را بمیان آوردند. چون نیمروز فرا رسید انبوهی پراکنده شده سردستگان همراه نمایندگان عین الدوله به خانه میرهاشم خان رفتند. در آنجا نیز گفتارهایی رانده شد. از جمله حاجی قفقازی زبان بسخن باز کرده چنین گفت: «تاجان در تن داریم در نگهداری مشروطه خواهیم کوشید. شاهزاده عین الدوله که بحکمرانی آذربایجان آمده اند بیایند و درون شهر نشینند و بقانون مشروطه فرمان رانند. هر کسی که گناهکار است فرمان دهند دستگیرش نماییم تا باز پرس شود و کیفر ببیند. نه آنکه در بیرون شهر نشیند و پاپی لشکر گرد آورد، و ایل های شاسون و قره داغ و سواره و پیاده مرندی و کردان شکاک و جلالی را خواسته و باین همه بس نکرده از تهران و قزوین و زنجان و بختیاری و کبکوند و پشت کوه نیز سپاه بخواند و در شاطرانلو لشکر بزرگی آراسته در آرزوی کشتار مردم بیدست و پا باشد. ما را از این لشکرها چه باله! این سی هزار سپاه جای خود اگر صد هزار هم باشد ترس نخواهیم کرد و دست از حقوق خود بر نخواهیم داشت. ما میخواستیم ایران چون دولت های اروپا نیرومند گردد. این سخنان از دهان جوان غیرتمندی در می آمد که بروی آنها ایستادگی نموده سالها کوشید و سرانجام ببالای دار رفت.

پس از گفتگوی بسیار چنین نهادند که نامه ای از زبان مردم بعین الدوله نوشته با نمایندگان بفرستند. چنانکه گفته ایم عین الدوله از روزیکه رسیده سخن از نیکخواهی میگفت و چنین وای نمود که جنگ و خونریزی را دوست نمیدارد. و ما میدانیم که این جز رویه کاری نمی بود و چنین میخواست که با سخن روز گزارد تا سپاهایی که خواستندی رسید برسند. این را ستار خان و باقر خان و سردستگان شهری نیز میدانستند. چیزیکه هست چون عین الدوله یکمرد بنامی میبود و خود از درون دل با محمد علی میرزا دشمنی میداشت. مشروطه خواهان گاهی امید می بستند که بتوانند او را بسوی خود کشند. و از اینرو رشته گفتگو را با او نمیبربندند. لیکن در آن میان دانسته شد که عین الدوله نه کیست که بمشروطه گراید، و در گفتگوها جز سخنان دو رنگی از او دیده نمیشد. زیرا از یکسو چنین نشان میداد که بارفتاریکه رحیمخان و شجاع نظام در شهر کرده و کشتار و



پیکره ۲۳۳ نشان میدهد ستارخان را با تفنگچیان خود (این پیکره پس از شکست اردوی

ماکودر جلوی عمارت روسیان در سرپل آجی برداشته شده)

